



عبدالله خردسال آخرین یار امام حسین(ع) در روز عاشورا/ جریان ازدواج حسن مثنی با دختر اباعبدالله(ع)

بنا بر سنت روضه خوانی معمول، روز پنجم محرم اختصاص به روضه خوانی شهادت عبدالله بن حسن(ع) کودک خردسال امام حسن(ع) دارد که در حمایت از عموی بزرگوارش حضرت سیدالشهدا(ع) در آخرین ساعات ...

بنا بر سنت روضه خوانی معمول، روز پنجم محرم اختصاص به روضه خوانی شهادت عبدالله بن حسن(ع) کودک خردسال امام حسن(ع) دارد که در حمایت از عموی بزرگوارش حضرت سیدالشهدا(ع) در آخرین ساعات روز عاشورا از خیمه ها بیرون دوید و خود را حائل میان اباعبدالله(ع) و لشکریان عمر سعد قرار داد و جان شیرین خویش را فدای خامس آل عبا کرد. به گزارش خبرگزاری مهر، هر یک از روزهای دهه اول محرم به یک عنوان که غالباً نام شهدای کربلا است، مشهور گردیده و ستایشگران اهل بیت(ع) با ذکر مصائب صاحب نام آن روز به عنوان مقدمه، عزای حضرت اباعبدالله الحسین(ع) را اقامه می نمایند. بنا بر سنت روضه خوانی معمول، روز پنجم محرم اختصاص به روضه خوانی شهادت عبدالله بن حسن(ع) کودک خردسال امام حسن(ع) دارد که در آخرین دقایقی که سیدالشهدا(ع) درگیر جنگ تن بن تن بود، در حالیکه دستانش در دستان حضرت زینب(ع) بر بلندای تل زینبیه بود تنهایی عمو را در میان لشکریان یزید دید و خود را از دست عمه رهانید و برای حمایت از عموی بزرگوارش به سوی میدان جنگ دوید و خود را حائل میان اباعبدالله(ع) و لشکریان عمر سعد قرار داد و جان شیرین خویش را فدای خامس آل عبا کرد.

منابع تاریخی از کودکی کم سن و سال به نام عبدالله بن حسن بن علی(ع) به عنوان یکی از شهدای کربلا یاد کرده اند. نقل شده که در واپسین لحظات حیات شریف سیدالشهداء(ع) و در حالی که سپاه کوفه امام(ع) را محاصره کرده بود، عبدالله بن حسن(ع) که هنوز به حد بلوغ نرسیده بود، خیمه گاه را ترک کرده، شتابان به سوی امام(ع) حرکت کرد. امام(ع) با دیدن او خطاب به خواهرش زینب(س) فرمود: «خواهرم این کودک را نگهدار» زینب کبری(س) خود را به کودک رساند و سعی کرد از رفتنش جلوگیری کند؛ اما عبدالله با سرسختی و سماجت از بازگشت امتناع می کرد و می گفت: «به خدا قسم که از عمویم هرگز جدا نمی گردم.» سرانجام عبدالله خود را از دستان عمه اش رها کرد و نزد عمو رفت. در این هنگام بحر(ابجر) بن کعب- و به نقلی حرمله بن کاهل اسدی- با شمشیر به امام حسین(ع) حمله کرد، عبدالله به او گفت: «ای پسر زن ناپاک! می خواهی عمویم را بکشی؟» در این هنگام ابجر شمشیر خود را فرود آورد، کودک دست خویش را سپر کرد ضربت شمشیر دست او را قطع کرده و آن را به پوست آویزان کرد، پس او فریاد زد: «وا اماه!»

امام حسین(ع) عبدالله را در آغوش کشید و گفت: «ای پسر برادر! در این سختی شکبیا باش و از خدای خود چشم نیکی دار تا تو را به پدران نیکوکار ملحق کند.» سپس امام حسین(ع) دست به سوی آسمان بلند کرده گفت: «بار الها اگر این مردم را تا مدتی در این دنیا از زندگی بهره مند کرده ای، پس جمع آنان را به سختی پراکنده ساز و میان دلهایشان جدایی و فاصله انداز، و هیچ فرمانروایی را از ایشان خوشنود نساز، زیرا که اینان ما را به سوی خود خواندند که یاری مان کنند، سپس به دشمنی با ما برخاسته ما را کشتند؟» اما به نقل از برخی دیگر از روایات، حرمله بن کاهل اسدی تیری به سوی عبدالله بن حسن بن علی(ع) پرتاب کرد و او را در حالی که در دامان امام(ع) قرار داشت به شهادت رساند.

در زیارت ناحیه مقدسه از این کودک شهید یاد شده و مورد سلام و درود امام جواد(ع) قرار گرفته است در این زیارت آمده: «السلام علی عبدالله بن الحسن بن علی الزکی» و سپس بر قاتل او حرمله بن کاهل اسدی لعن شده است.

دیگر فرزندان امام حسن(ع) در عاشورا

از دیگر فرزندان امام حسن(ع) که در واقعه عاشورا در رکاب اباعبدالله الحسین(ع) جنگیدند، حسن مثنی بن حسن بن علی(ع) است. ابو محمد حسن از فرزندان امام حسن مجتبی(ع) از مادری به نام "خوله دختر منظور بن زبان بن سیار فزاری" متولد شد. پیش از حرکت امام حسین(ع) به سوی کربلا، امام حسین(ع) یکی از دو دختران خود - سکینه و فاطمه- را جهت ازدواج به حسن بن حسن(ع) پیشنهاد کرد و فرمود: «هر کدام را که دوست داری انتخاب کن»؛ اما او از پاسخ شرم کرد آنگاه امام(ع) خود فرمودند: «برای تو فاطمه را برمی گزینم، همانا او بیشترین شباهت را به مادرم فاطمه زهرا(ع) دارد»، پس فاطمه را به ازدواج او در آورد. حسن مثنی از مدینه تا کربلا امام حسین(ع) و یارانش را همراهی کرد.

در روز عاشورا در حالی که 17 یا 20 سال بیش نداشت، در حمایت از امام حسین(ع) به میدان رفت و پس از نبردی شجاعانه 17 تن از دشمنان را به هلاکت رساند و 18 تن دیگر را زخمی نمود. تا اینکه سرانجام، بر اثر جراحات وارده، پیکر نیمه جاننش در میدان افتاد. زمانی که سپاه کوفه برای جدا کردن سرهای شهدا آمدند، او را زنده یافتند، «اسماء بن خارج فزاری» که از خویشان مادری او بود، وساطت کرد و او را با خود به کوفه برد و مداوا کرد تا اینکه زخمهایش التیام یافت؛ حسن پس از مدتی

به مدینه بازگشت. او سرانجام در سن 35 یا 37 سالگی بر اثر عوارض ناشی از جراحتهای وارده در واقعه کربلا و به نقلی بر اثر مسمومیت توسط ولید بن عبدالملک در مدینه به شهادت رسید.

در منابع از ابومحمد حسن بن حسن(ع) به عنوان مردی فاضل پرهیزگار و دانشمند و جلیل القدر یاد شده است. او در زمان خود متولی صدقات امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب(ع) بود، نقل شده که او در زمانی که تولیت صدقات امیرالمؤمنین(ع) را به عهده داشت به همراه گروهی از سواران با حجاج بن یوسف ثقفی - فرماندار وقت مدینه به جایی می رفتند. حجاج او را خطاب کرده به او گفت: «عمر بن علی(ع) را در صدقات پدرش با خود شریک ساز، زیرا که او عموی تو است و یادگار خاندان شما است؟! حسن گفت: «من شرطی را که علی(ع) در این باره کرده [و این تولیت را به فرزندان حسن(ع) واگذار کرده] به هم نمی زنم و کسی را که او، در صدقاتش داخل نکرده من داخل نخواهم کرد.» حجاج گفت: «اکنون من او را داخل در این صدقات می کنم.»

با شنیدن این سخن حسن مثنی خود را به کناری کشید و سپس در زمان مناسب از حجاج بن یوسف و همراهانش جدا شده به سوی شام رهسپار شد. پس از رسیدن به شام، بر در کاخ عبدالملک بن مروان خلیفه اموی- ایستاد و اجازه ملاقات خواست، در این هنگام یحیی بن امی & shy;الحکم بر او گذشت و چون او را دید نزد او آمد و بر او سلام کرد و جویای احوالش شده و از علت آمدنش به شام پرسید. پس از شنیدن سخنان حسن مثنی، یحیی به او گفت: «که به او کمک کرده و ترتیب این ملاقات را خواهد داد.» پس از ورود حسن بن حسن(ع) بر خلیفه اموی، عبدالملک به او خوش آمد گفت و با خوشروئی آماده پاسخ به درخواست او شد؛ موهایی حسن مثنی زودتر از موعد سفید شده بود، پس عبدالملک در حالی که یحیی بن امی & shy;الحکم نیز در جلسه حضور داشت به حسن گفت: «ای ابا محمد زود پیر شدی و موهایت سفید شد؟» یحیی بن امی & shy;الحکم گفت: «ای امیرالمؤمنین چرا چنین نباشد! آرزوهای مردم عراق او را پیر کرده، گروههای مردم از هر سو به سوی او می شتابند و او را به طمع خلافت می اندازند (و این اندوه نرسیدن به خلافت است که او را پیر کرده است.!)» حسن بن حسن(ع) رو به یحیی بن امی & shy;الحکم کرده گفت: «به خدا پذیرائی بدی از من کردی، اینگونه نیست که تو می گوئی، بلکه ما خاندانی هستیم که موی ما زود سپید می شود.» سپس یحیی در حالیکه عبدالملک سخنان او را می شنید به حسن گفت: «بگو برای چه به اینجا آمده‌ای؟» حسن مثنی جریان حجاج بن یوسف ثقفی و سخنانش را بازگفت.

در این هنگام عبدالملک گفت: «حجاج اجازه چنین کاری ندارد و من برای او نامه ای می نویسم که از این کار منصرف شود.» پس نامه ای به حجاج نوشت و صله ای نیکو به حسن بن حسن(ع) داد. چون حسن از نزد عبدالملک بیرون آمد یحیی بن امی & shy;الحکم با او دیدار کرد. در این هنگام حسن مثنی یحیی بن امی & shy;الحکم را به خاطر سخنان نسنجیده و کذبش در حضور عبدالملک مورد شماتت قرار داده به او گفت: «این چه سخنانی بود که در نزد خلیفه گفتی؟» یحیی به او گفت: «آرام باش که به خدا سوگند همیشه خلیفه از [قیام] تو در هراس است، و اگر ترس از [قیام] تو نبود خواستهات را نمی پذیرفت و من از نیکی به تو کوتاهی نکردم. (یعنی این سخن من موجب گشت که بیم تو در دل او بیشتر شود و حاجتت را روا سازد).»

ابوبکر بن حسن بن علی(ع)

برخی از منابع او و برادرش قاسم را از یک مادر و پدر دانستند و نقل کرده & shy;and که ابوبکر از مادری ام ولد به نام ثقیله یا رمله به دنیا آمد. ابوالفرج اصفهانی، شهادت او را قبل از شهادت قاسم بن حسن(ع) عنوان کرد است ولی شیخ مفید معتقد است که شهادت این نوجوان بعد از شهادت قاسم بوده & shy;است.». در زیارت رجبیه ابوبکر بن حسن(ع) مورد خطاب امام معصوم(ع) قرار گرفته و مورد سلام و تحیت ایشان قرار گرفته است، در این زیارت آمده: «السلام علی ابی & shy;بکر بن حسن(ع)» سپس از تیر سه شعبه & shy;ای که بر بدن او وارد شده بود یاد شده و بر قاتل او عبدالله بن عقبه غنوی نفرین شده است.